

بسترهای اخلاق اجتماعی از دیدگاه نهج البلاغه

حسین علی مصدقیان^۱

چکیده

اخلاق اجتماعی از مهم ترین موضوعاتی است که ارتباط آدمیان را با خود، با جامعه و تاریخ مطرح می‌سازد؛ زیرا جامعه می‌تواند یک تمدن را بسازد نه یک فرد، و اجتماع انسانی پیوسته تاریخ را ساخته و به جلو برده است.

از آنجایی که در میان ادیان الهی، اسلام یک دین اجتماعی است و در آن آرمان‌ها و ایده‌های جمع‌گرا فراوان دیده می‌شود، در جای‌جای نهج البلاغه، که از مهم ترین منابع این دین بوده؛ به این مهم بسیار پرداخته شده و گاه و بیگاه جامعه و اجتماع مورد عتاب و خطاب واقع گردیده است.

سقوط یک جامعه در نگاه امام علی علیه السلام به خاطر سقوط هنجارهای اخلاقی و پیشرفت آن به خاطر همین هنجارهاست؛ چنان که نهج البلاغه، هنگامی که علت سقوط جامعه‌ی روزگار علی علیه السلام را تحلیل می‌نماید به مؤلفه‌های اخلاقی اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«ای مردم، گویا به خیانت و کینه‌ورزی اتفاق دارید، بر رفتار ریاکارانه، گیاهان روئیده از سرگین^۱ را می‌مانید، در دوستی با آرزوها به وحدت رسیده‌اید و ...».

این گونه گزینه‌ها در این کتاب سترگ بسیار است و ما در این مقاله می‌کوشیم تا بسترهای ترسیم شده از دیدگاه امام علی علیه السلام را در زمینه‌ی اخلاق اجتماعی به اختصار بیان نماییم.

واژه‌های کلیدی

اصول اخلاقی (moral principles)، امنیت (Security)، اجتماع (social)، حکومت اسلامی (Islamic government)، عدالت (justice)، فرهنگ (culture)، جامعه (society)، هنجار اجتماعی (social way).

ریشه‌یابی

پیش از هر سخنی برای ریشه‌یابی اندیشه‌های علوی پیرامون اخلاق اجتماعی، ناگزیریم بسترهایی را که اندیشه‌های آن حضرت در آنها جریان یافته است، بازشناسی کنیم.

از این روی، باید نخست مشخص کنیم که از دیدگاه نهج البلاغه زندگی اجتماعی بشری و مدنیّت او آیا علّتی بیرونی و خارجی داشته یا عاملی درونی و داخلی؟ و آیا اصالت با فرد است یا اجتماع؟

در این جا به عنوان مقدمه به پاسخ این دو سؤال از دیدگاه امام علی علیه السلام می‌پردازیم تا موضوعاتی را که درباره‌ی جامعه‌ی انسانی و انسان اجتماعی در نهج البلاغه مطرح شده‌اند بهتر دریابیم.

انسان و اجتماع

بحث انسان و اجتماع و این که آدمیان چه نسبتی با اجتماع دارند، از دیرباز مورد بحث اندیشمندان و به‌ویژه فلاسفه بوده است.

برخی انسان را مدنیّ بالطبع دانسته، ولی برخی دیگر معتقدند که آدمی تنها از روی اضطرار و ناچاری به مدنیّت و اجتماع روی می‌آورد.

گروهی دیگر گفته‌اند انسان نسبت به مدنیّت اقتضایی ندارد (لا اقتضاست) و انسان‌ها به خاطر عقل حسابگر خود به آن روی می‌آورند و گروهی دیگر آدمیان را متمایل به اجتماع و مدنیّت دانسته‌اند.

کهن‌ترین نظریه در این باره، مربوط به افلاطون و پس از او ارسطو است. از دیدگاه افلاطون، هر انسانی به خاطر نیازمندی‌ها و منافع خود، ناچار است که اجتماعی باشد.^۱

ارسطو که انسان را حیوانی اجتماعی می‌داند بر روی این نکته تأکید می‌ورزد که نیازمندی‌های آدمی، او را ناگزیر از اجتماعی بودن می‌نماید.^۲

۱- افلاطون، جمهوری، ترجمه‌ی: فؤاد روحانی، ص ۱۱۴.

۲- ارسطو، سیاست، ترجمه‌ی: حمید عنایت، ص ۵.

۳- همان، ص ۲۴۲.

علمای بزرگ اسلامی چون فارابی، شیخ الرئیس، ابن خلدون و اندیشمندان هم روزگار ما، علامه طباطبایی، نیز همین نیازمندی را دلیل بر اجتماعی بودن انسان‌ها دانسته‌اند.^۱

از دیدگاه نهج البلاغه نیز، انسان‌ها چون زندگی اجتماعی را امری متناسب با طبیعت عقلانی خویشتن می‌دانند، آن را برمی‌گزینند و این گزینش، به خاطر جبر یا از روی درماندگی نیست، بلکه از سر شعور و درک است. از این روی، در خطبه‌ی ۲۳ آمده است:

اگر کسی از شما در خویشاوندان خود خلل و کمبودی مشاهده کند مبادا از رفع آن سرباز زند، چون اگر نبخشد مالش افزون نمی‌شود. آن کس که دست دهنده‌ی خود را از بستگانش باز دارد، تنها یک دست را از آنها گرفته، اما دست‌های فراوانی را از خویش دور کرده است، و کسی که پروبال محبت خویش را بگستراند، دوستی خویشاوندانش تداوم خواهد یافت.

بر اساس این خطبه، انسان در حیات اجتماعی، که صحنه‌ی سود و زیان است، نیازمند یاری دیگران است و این «نیاز» او را به سوی دیگران می‌کشاند و هر انسانی به خاطر ناملازمات و سختی‌ها نیازمند دوستی و مودت با خویشان است.

در خطبه‌ی ۱۲۷ می‌فرماید:

از پراکندگی و جدایی حذر کنید که انسان تنها بهره‌ی شیطان است، آن گونه که گوسفند تنها، طعمه‌ی گرگ خواهد بود.

این عبارات، چهره‌ی اجتماع بشری را نشان می‌دهد که آدمیان برای گریز از شرور شیطانی و برای به‌دست آوردن منافع‌ی که تنها در پرتو اجتماعی بودن به دست می‌آید ناگزیر باید انزوا و گوشه‌گیری را ترک کرد، به اجتماع روی آورند.

أصالة الفرد یا أصالة الاجتماع

اکنون که مشخص گردید اجتماع یک صحنه‌ی گریز ناپذیر برای انسان‌ها بوده و آدمیان به شدت نیازمند آن هستند، باید مشخص کنیم که در یک جامعه، اصالت با فرد است یا اجتماع یا هر دو؛ و اصولاً رابطه‌ی فرد با جامعه چه نوع رابطه‌ای است و ترکیب اجتماع چگونه ترکیبی است.

در پاسخ به این سؤالات باید گفت که در این باره چهار نظریه قابل طرح است:

الف- نظریه‌ی أصالة الفرد محض: بر اساس این نظریه، جامعه وجود حقیقی ندارد، بلکه وجودش اعتباری است و در اجتماع، یک ترکیب واقعی صورت نگرفته است.

ب- أصالة الفرد صناعی: این نظریه، ترکیب جامعه را «صناعی» می‌داند، نه اعتباری. در مرکب صناعی اجزای یک کل در یکدیگر حل نمی‌شوند، بلکه استقلال اثر خود را از دست می‌دهند. در یک جامعه نیز افراد هویت خود را از دست نمی‌دهند، اما همه‌ی اجزای اجتماع به یکدیگر وابسته‌اند.

ج- أصالة الاجتماع: این دیدگاه معتقد است که کلیه‌ی تمایلات، گرایش‌ها، عواطف و خلاصه آنچه به انسانیت مربوط می‌شود در پرتو روح جمعی پیدا می‌شود بنابراین، جامعه‌شناسی فرد، مقدم بر روان‌شناسی اوست.

د- أصالة الفرد و الجمع: این نظریه، هم فرد را اصیل می‌داند و هم جمع را. به عبارت دیگر، جامعه یک مرگب حقیقی است. افراد در یکدیگر حل نمی‌شوند، بلکه در عین استقلال خود، یک هویت جمعی پیدا می‌کنند. اجساد و اندام‌ها با یکدیگر ترکیب نمی‌شوند، بلکه در اثر ترکیب روح‌ها، اندیشه‌ها و عاطفه‌ها روح جمعی پیدا کرده و سرنوشت و هویت جمعی می‌یابند.^۱

اکنون بینیم کدام یک از این نظرات در نهج البلاغه تأیید شده است. امام علی علیه السلام در خطبه‌ی ۱۹۲ می‌فرماید:

ای مردم، همانا رضایت و خشم، مردم را مجتمع می‌سازد. شتر صالح را یک نفر پی کرد، اما خداوند تمامی آنها را عذاب کرد، چون آنها به این کار راضی بودند. خدا نیز فرمود

﴿فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ﴾^۲

در این خطبه، اندیشه‌ی جمعی، مورد تأکید قرار گرفته است. بر اساس این کلام، رضایت و خشم که گویای فرهنگ جمعی هر جامعه‌ای است، سرنوشت جوامع را مشخص می‌کند.

۱- ر.ک: مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۳۳۹.

۲- شعرا/ ۱۵۷.

بنابراین، از دیدگاه امام علیه السلام در هر جامعه، آدمیان در عین استقلال، هویت و روح جمعی دارند و اصالت، هم با فرد است و هم جمع. چنان که در حکمت ۱۴۶ نهج البلاغه می‌فرماید:

«آن کس که به عمل قومی راضی باشد، همانند کسی است که داخل آن قوم و همراه آنان باشد.»

بر اساس این روایت، افراد یک اجتماع کسانی هستند که اندیشه‌ی واحدی دارند، خواه کنار هم باشند یا از یکدیگر جدا زندگی کنند، و خواه زنده باشند یا مرده.

به‌خاطر همین است که قرآن کریم گاهی کار یک نسل را به نسل‌های بعدی نسبت می‌دهد و می‌گوید اینها به خاطر آن که پیامبران را به ناحق کشتند استحقاق ذلت و خواری دارند، زیرا اینها همان ادامه‌ی نسل گذشته‌اند و این، همان معنای سخن اگوست کنت است که می‌گوید: «بشریت از مردگان بیشتر تشکیل شده تا زندگان».^۱

از آنچه گفته شد می‌توان دریافت که چرا در نهج البلاغه، اخلاق اجتماعی تا آن قدر اهمیت یافته و از دیدگان امام متقیان علی علیه السلام به دور نمانده و آن حضرت در کنار اخلاق فردی، در بسیاری موارد اخلاق اجتماعی را نیز بیان کرده‌اند. اکنون با توجه به آن چه بیان گردید جای آن است که در این جا به برخی از مؤلفه‌هایی که در نهج البلاغه به عنوان بستر اخلاق اجتماعی بیان شده اشاره کنیم.

۱- قوانین و سنن

یکی از بسترهای اخلاق اجتماعی قوانین و سنن یک جامعه است. از آنجایی که جامعه به عنوان یک کل، از تک تک افراد تشکیل شده، می‌تواند به صورت کلی بر روی افراد خود فراوانی داشته باشد.

آداب و رسوم هر جامعه‌ای همانند قالبی است که رفتارها را شکل می‌دهد. آدمیان، هنگامی که ملزم به رعایت هنجارهای اجتماعی (که در قالب قوانین و سنن جلوه می‌کنند) باشند، در پرتو این آداب و رسوم، ساخته و ویرایش شده و مسیر سعادت خویش را بهتر می‌پیمایند؛ چنان‌که ناهنجاری‌های جامعه اگر به صورت سنت‌های ناپسند درآیند، اجتماع را از هم پاشیده و آن را به ورطه‌ی هلاکت می‌افکنند.

از این روی، امام علی علیه السلام به مالک اشتر توصیه می‌کنند که: هرگز سنت‌های پسندیده‌ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کردند و الفت و انس به سبب آن بین مردم پدید آمده و امور رعیت به واسطه‌ی آن اصلاح گردیده است، نقض مکن.^۱

بنابراین، این سفارش امام علیه السلام به خاطر آن است که سنت‌های ریشه دار جامعه نقش مهمی در سود و زیان جامعه دارند، در حقیقت، قطار جامعه بر روی ریل این قوانین و سنت‌ها نهاده می‌شود و مسیر جامعه را مشخص می‌نماید.

۲- روابط سیاسی

از دیگر بسترهای مهم اخلاق اجتماعی، چگونگی روابط سیاسی طبقه‌ی حاکمان با مردم است. مسؤولان هر جامعه‌ای، در نهادینه کردن گزینه‌های اخلاقی، تأثیرات شگرفی دارند؛ همچنان که می‌توانند سرچشمه‌ی پدید آمدن بیماری‌های اخلاقی فراوانی در جامعه باشند.

به خاطر همین، حضرت علی علیه السلام در خطبه‌ی ۱۰۷ نهج البلاغه می‌فرماید:

رعیت هیچ‌گاه اصلاح نمی‌شود، مگر با اصلاح والیان. و حاکمان هرگز اصلاح نمی‌شوند، مگر با اصلاح رعیت. اگر رعیت حق حکومت را ادا کند و حکومت نیز حقوق آنان را مراعات نماید، حق در میانشان قوی و نیرومند خواهد شد... و اگر رعیت بر والی خود چیره شود یا رئیس حکومت بر رعایا ستم روا دارد، نظام بر هم می‌خورد و نشانه‌های ستم و جور آشکار می‌شود، دستبرد در احکام دین، بسیار شده و جاده‌های وسیع آداب و سنن، متروک خواهد ماند. از این روی، بر اساس هوا و هوس عمل می‌شود، احکام الهی تعطیل و بیماری‌های اخلاقی فراوان می‌گردد.

البته حاکمان پیش از مردم، و قبل از مدیریت، وظایف مهم‌تری نسبت به مردم دارند.

حاکمان نه تنها باید خود الگوی مردم باشند، بلکه می‌بایست مبلغ خوبی‌ها و درستی‌ها باشند، زیرا «بر امام وظیفه‌ای نیست مگر او امری که از ناحیه‌ی خداوند بر دوش او گذارده شده است [این او امر عبارت است

از] رساندن فرامین از راه موعظه و کوشش در نصیحت و خیرخواهی مردم.^۱

همچنین عدالت‌ورزی حاکمان نقش پیشگیرانه‌ای در ناهنجاری‌های اجتماع دارد؛ زیرا «عدالت، باعث استواری مردم است»^۲ و باعث می‌شود که تمامی طبقات لیاقت محوری، ارزش محوری و در یک کلام ارزش‌ها را به جای قدرت و دارایی و وابستگی‌های حزبی و خویشاوندی بپذیرند و هرکس در به‌دست آوردن هنجارهای اجتماعی تلاش کند.

۳- امر به معروف و نهی از منکر

رفتارهای نادرست هر انسانی می‌تواند فراگیر شود و باعث متلاشی شدن اجتماع گردد. از این روی، نظارت مردم بر یکدیگر از موضوعاتی است که می‌تواند پیوسته بیماری‌های روحی، فکری و اعتقادات نادرست را از پیشانی جامعه بزداید. در خطبه‌ی ۱۷۷ نهج‌البلاغه آمده است:

اگر مردم، آن‌گاه که بلاها نازل می‌شود و نعمت‌ها را از آنها زایل می‌سازد، بانیّت درست، در پیشگاه خدا تضرع کنند و با دل‌های پر محبت نسبت به پروردگار، از او درخواست عفو نمایند، مسلماً آنچه از دستشان رفته است باز خواهد گشت و هر مفسده‌ای را برای آن‌ها اصلاح خواهد نمود.

در این خطبه، علت انحرافات و مفساد اجتماعی را نوع رفتار و اعمال افراد دانسته و چون اعمال آدمیان، از انگیزه‌ها و نیّت‌هایشان سرچشمه

۱- همان، خطبه‌ی ۱۰۴.

۲- غرر و درر، ج ۱، ص ۲۰۳.

می‌گیرد، باید با تغییر این انگیزه‌ها به اصلاح جامعه پرداخت. هنگامی که کسانی از روی جهل اقدام به ترک خیر و انجام منکر می‌نمایند، اگر آگاهان آنان را نهی نکنند، آنان نیز مورد لعن و نفرین الهی واقع خواهند شد.

خداوند گذشتگان را مورد لعن قرار نداد، مگر به خاطر آن که آنها امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند. پس ناآگاهان را به خاطر ارتکاب گناه و تحمّل کنندگان گناهان را به خاطر ترک بازداشتن آنها مورد لعن قرار داده است.

۴- آگاهی

از دیدگاه حضرت علی علیه السلام، جامعه‌ی نادان و بی‌بهره از آگاهی، جامعه‌ای است که زندگان آن مردگان بدبختند؛ زیرا انسان نادان از ارزش‌های انسانی تهی است. نادانی، مرکز فساد و ظلم بوده و بدترین دردها و سرچشمه‌ی شرارت‌ها و فسادگر است.^۱

آگاهی اجتماعی از دیدگاه نهج‌البلاغه ابعاد مختلفی دارد که یکی از آنها آگاهی از حقوق فردی و اجتماعی است. هنگامی که شهروندان یک جامعه به حقوق فردی و اجتماعی خود آشنایی داشته باشند و نتایج و عواقب آن را بدانند بهتر می‌توانند حقوق خود را استیفا نموده و حقوق دیگران را نیز رعایت نمایند. از این روی، امام علی علیه السلام در سخنان خود برخی از این حقوق را به مردم می‌شناساند و در خطبه‌هایی نظیر خطبه‌ی ۲۱۶ و خطبه‌ی ۳۴ و... آنها را بازگو می‌نماید.

از دیگر ابعاد آگاهی، شناساندن خطرها و تهدیدها است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «هر کس ضرر شر را نشناسد، بر باز ایستادن از آن، توانا نیست. بنابراین، شناخت آفات و آسیب‌ها، روشی برای جلوگیری از ناهنجاری‌های اجتماعی است و بستری است که اخلاق اجتماعی در آن رشد می‌کند و به بار می‌نشیند.

۵- گسترش معنویت

همان طور که معنویت و دین‌داری نقش بسزایی در گسترش اخلاق اجتماعی دارد، بی‌دینی و فاصله گرفتن از فضیلت‌های دینی، باعث مشکلات و معضلات اجتماعی می‌شود. از این روی، امام علی علیه السلام در حکمت ۱۰۳ نهج البلاغه می‌فرماید:

مردم چیزی از امور دینشان را برای اصلاح دنیایشان ترک نمی‌کنند مگر آن که خداوند آنان را گرفتار امری زیانبارتر از آن خواهد کرد.

دین، نفس سرکش آدمیان را مهار می‌کند و برکات و حسناتش را در همه‌ی حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... به اجتماع ارزانی می‌دارد. نقش دین در جوامع گذشته بسیار قابل تأمل و گویای این واقعیت است که هر جا ادیان راستین حضور داشته‌اند، مساوات و عدالت اجتماعی نیز وجود داشته و این جوامع، از جهل و خرافات که زاینده‌ی بسیاری از نابسامانی‌های اخلاقی است و نیز از تبعیض و تفرقه به دور مانده‌اند، و امروز نقش دین در پیشگیری از ناهنجاری‌های اجتماعی برای بسیاری از جامعه‌شناسان به اثبات رسیده است.

امام علی علیه السلام در خطبه‌ی ۲۳۴ نهج البلاغه دو جامعه‌ی دین مدار و بی دین را این گونه با یکدیگر مقایسه می‌کند:

پس، از حال فرزندان اسماعیل و اسحاق و اسراییل علیهم السلام عبرت گیرید که چقدر متناسب است حالت‌ها و چقدر متشابه است نزدیکی مثال‌ها. در کارشان تأمل کنید در وقتی که متفرّق و پراکنده بودند و کسری‌ها و قیصرها بر آنها ارباب بودند. آنان را از سرزمین‌های آباد و کرانه‌های دجله و فرات و دشت‌های سرسبز ربودند و به بیابان‌های کم آب و علف و محل وزیدن بادهای سخت و تنگی معیشت روانه ساختند. پس آنان را علیل و مسکین و چراننده‌ی شتران زخم پشت واگذارند. پست‌ترین جاها خانه‌شان و خشک‌ترین بیابان‌ها کاشانه‌شان بود. نه به سوی دعوت حقی روی می‌آوردند تا بدان تمسک بجویند و از گمراهی برهند و نه در سایه‌ی الفتی می‌آرمیدند تا از عزّت آن بهره‌مند گردند. حالت‌هایشان مضطرب و دست‌هایشان به خلاف هم در کار و جمعیت‌هایشان در بلایی سخت و جهالتی استوار پراکنده بود. در زنده به گور کردن دختران و پرستیدن بتان و قطع پیوند ارحام و غارت یکدیگر دست و پا می‌زدند. پس بنگرید که نعمت‌های خداوند چگونه بر آنان فروریخت هنگامی که پیامبری برایشان برانگیخت؛ پس آنان را به اطاعت خداوند درآورد و با خواندن به سوی خدا آنان را مؤتلف ساخت.

چه سان بال‌های نعمت و کرامتش را بر سر آنان گسترانید و جویبارهای آسایش و فراوانی برایشان جاری شد و ملت اسلام با برکت‌های خود آنان را الفت بخشید. پس صبح کردند، در حالی که در نعمت‌ها غرق و در لذت زندگی فراخ شادمان بودند، امورشان در سایه‌ی

دولت مقتدرشان به سامان آمد و حالشان در سایه‌ی عزت پیروزی آرמיד و کارهایشان استوار و روبه راه گردید و سلطنت شان تثبیت شد.

پس حاکم جهانیان و سلطان اطراف و اکناف عالم شدند، کارهای کسانی را به دست راندند که تحت فرمان آنان بودند. نه تیرشان به سنگ می خورد و نه سنگشان سبک می شود [کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنان را نداشت و خیال مبارزه با آنها رادر سر نمی پروراند].

در این خطبه، تفرقه، خواری، بدبختی، نادانی و انجام کارهای ناشایست را رهاورد جامعه‌ی بی دین، و اتحاد، برکت، عزت، استواری، قدرت و... را نتیجه‌ی دین مداری می داند.

۶- مسخ شدن ارزش‌ها

فراموش کردن ارزش‌های یکی از بسترهایی است که جامعه را به انحطاط می کشاند، چنان که جامعه‌ی روزگار حکومت امام علی علیه السلام نیز به همین گرفتاری مبتلا شد. امام علیه السلام در خطبه‌ی ۳۲ این موضوع را این گونه توضیح می دهد:

ای مردم، در روزگاری کینه‌توز و پراز ناسپاسی و کفران نعمت‌ها، صبح کرده‌ایم که نیکوکار، بدکار به شمار می آید و ستمگر بر تجاوز و سرکشی خود می افزاید.

هنگامی که در یک جامعه ارزش‌ها مسخ شود، هرج و مرج به وجود می آید، صالحان اجتماع به انزوا رانده شده و ناامنی در تمامی ابعادش فراگیر می شود.

از دیدگاه نهج البلاغه، جامعه‌ای که ارزش‌های آن وارونه شود، افراد آن، خود، قربانی رفتارهای ضد ارزشی خویش خواهند شد. از این روی، امام علی علیه السلام در نامه‌ی ۳۱ نهج البلاغه، به فرزند خود توصیه می کند:

پسرم! خودت را معیار و مقیاس قضاوت بین خود و دیگران قرار ده. پس آنچه که برای خود دوست داری برای دیگران دوست بدار، و آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران می‌پسند. ستم مکن، همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود، و احسان کن، همان طور که دوست داری به تو احسان شود. برای خویشتن زشت بدان همان را که برای دیگران قبیح می‌دانی و به همان چیز برای مردم راضی باش که برای خود رضا می‌دهی.

۷- ایجاد بسترهای اقتصادی

فقر و تهیدستی در هر جامعه‌ای زاینده‌ی بسیاری از معضلات اجتماعی بوده و جامعه را به بیراهه می‌کشد. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«الفقر ... مدهشة للعقل»؛^۱ تهیدستی ... عامل وحشت عقل است.

«العسر یشین الاخلاق»؛^۲ تنگدستی اخلاق را زشت می‌کند.

«المسکنة مفتاح البؤس»؛^۳ ناداری کلید نکبت است.

«الفقر داعية للمقت»؛^۴ فقر دشمنی و ستیز را در اجتماع پدید می‌آورد.

در جامعه‌ای که اقتصاد آن بیمار است، بزهکاری، فساد اخلاق و رذیلت‌های گوناگونی پدید آید و چنین جامعه‌ای، به ورطه‌ی کارهای زشت و زنده می‌افتد.

۱- نهج البلاغه، حکمت ۳۱۹.

۲- غرر و درر، ج ۲، ص ۹.

۳- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۵۳.

۴- نهج البلاغه، حکمت ۳۱۹.

۸- همبستگی ملی و نزاع‌های قومی

همبستگی اقوام، نژادها و ملیت‌های مختلف یک جامعه، بستر گسترش اخلاق اجتماعی است، ولی قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی باعث پراکندگی و سرچشمه‌ی اختلافات بسیار است و باعث می‌شود که شهروندان به جای پیمودن راه‌های سعادت و کمال، به نزاع و کشمکش پردازند.

امام علی علیه السلام در فرازی از خطبه‌ی ۲۷- که پس از دریافت خبر هجوم لشکریان معاویه به شهر انبار و غارت اموال مردم ایراد فرمودند یادآور می‌شوند:

به خدا سوگند، هرگز با قومی در میان خانه‌اش جنگ نشده است، مگر آن که ذلیل و مغلوب گشته‌اند. پس شما وظیفه‌ی خود را به یکدیگر حواله دادید و همدیگر را سست گردانیدید تا این که اموال شما از هر طرف به غارت رفت و سرزمین‌های شما از تصرفتان خارج گردید.

پرستش نژاد، قومیت و تاریخ و یا حمایت از رسوم نیاکان، از صفات ناپسند مردم جاهلی بوده که نمی‌گذاشته آنان رشد کرده، به افق‌های دوردست بنگرند.

از سوی دیگر، افراد متعصب، پیوسته بازیچه‌ی استعمارگران واقع می‌شوند؛ چنان که امام علی علیه السلام در خطبه‌ی ۲۳۴ به این نکته اشاره می‌فرماید:

به تحقیق نگرستم و هیچ یک از جهانیان را نیافتم که نسبت به چیزی تعصب ورزد، مگر به خاطر علتی که نادانان را بفریبد و یا به دلیلی که در عقل‌های سفیهان زیبا جلوه کند؛ در حالی که شما تعصب می‌ورزید برای چیزی که نه سبب شناخته شده‌ای دارد و نه علت دانسته‌ای.